

آینده‌شناسی

و آینده‌نگری

موسی اکرمی

درآمد: زندگی آدمی و آینده‌نگری

آینده‌نگری به دیرینگی خودآگاهی تاریخی آدمی است. از آن زمان که آدمی به هستی تاریخمند و سپس، تاریخمندی هستی خویش اندک آگاهی یافت، پیش‌بینی و نیز پیشگویی رویدادهای گوناگون آینده، بویژه رویدادهای طبیعی و سیاسی - اجتماعی از اهمیتی گاه سرنوشت‌ساز برخوردار شد. جادوگران و طالع‌بینان، درکنار تجربه‌آمختگان اندیشه‌گر قوم، هر یک به گونه‌ی، از سیر حوادث و آینده‌پدیده‌های طبیعی و اجتماعی گفتند و پیش‌بینی روشمند فراطبیعی‌نگرانه، تبلور خویش را در تبیین اسطوره‌ی جهان و ادوار گوناگون سیر حوادث و نقشبازی شخصیت‌های فراتاریخی یافت و جهان‌نگری نظام‌مند هر قوم پدید آمد.

واقعیت سرسخت طبیعت و اجتماع عرضه‌طرحی واقع‌گرایانه‌تر از سیر رویدادها را تحمیل کرد و آرام آرام فیلسوفان طبیعت و فیلسوفان تاریخ پدید آمدند تا تبیینی عقلانی‌تر و مرتبط با واقعیت گذشته و حال از رویدادها و آینده‌سیر آنها عرضه کنند و بدینسان علوم طبیعی و اخترشناسی و فیزیک با بیان ریاضی، از یک سو و علوم انسانی و در صدر آنها فلسفه‌سیاسی و جامعه‌شناسی و کمابیش آمیخته با نگرش‌های کل‌گرایانه‌گوناگون فلسفی از سوی دیگر، شکل گرفتند و در هر روز تاریخی به کشف عرصه‌ی جدید رسیدند.

گام یکم: علم، فلسفه، و آینده‌نگری

به این ترتیب، دانش، در معنای عام و خاص کهن و نوین خویش با آینده‌نگری و پیش‌بینی آینده همراه بود و چنان شد که توانمندترین مکتب‌های فلسفه علم سده بیستم قدرت پیش‌بینی را از ویژگی‌های علم و گزاره‌های علمی دانستند.

علوم طبیعی، بنابر ماهیت خویش، ویژگی و توان پیش‌بینی‌کنندگی خود را در تماشای تمدن پیشرونده‌ی آدمی به نمایش گذاشت. ماهیت موضوع و روش علوم طبیعی بیشترین شمار اندیشمندان را به توافقی فراگیر در خصوص روابط علت و معلولی رویدادها، شمار نسبتاً اندک عوامل اثرگذار در یک دستگاه یا یک جریان، و نهایتاً، پیش‌بینی‌پذیری رویدادهای طبیعی زمینی و آسمانی کشاند و اصل علیت، آگاهانه و ناآگاهانه، زیربنای پذیرفته‌شده هرگونه تبیین و پیش‌بینی علمی رویدادهای طبیعی را تشکیل داد و طیفی از جبرگرایی، باشدت و ضعف‌های گوناگون پدید آمد که تنها اصل عدم قطعیت هایزنبرگ و بروایت رسمی مکانیک کوانتومی (مکتب کپنهاگ) ضربه‌نی‌گران، دست کم در عرصه زیراتمی، بر آن وارد ساخت. اما به هر حال در این روایت نیز «اصل انطباق» جهان متعارف را چونان حالتی حدی در زیر فرمان علیت نگه داشت و موضوع پیش‌بینی، دست کم در جهان فراتمی، تقریباً از سوی همه دانشوران پذیرفته شد.

در علوم انسانی، ماهیت موضوع و روش همواره موجب جلوه‌ی شدید یا ضعیف از اصل عدم قطعیت، در کنار جبرگرایی تاریخی - اجتماعی و تاریخی‌گرایی‌های گوناگون، شده است. اما در علوم انسانی نیز، از همان سپیده‌دمان تاریخ، پیش‌بینی آینده، آمادگی



برای آن و حتی طراحی آینده و کوشش برای تعیین آگاهانه و ارادی تاریخ، دغدغه خاطر فرزندان قوم و بویژه فیلسوفان بوده است. کتاب جمهوری [آیین کشورداری] افلاطون مثل اعلای طراحی فیلسوفانه جامعه، بر پایه تبیین فلسفی خاص جهان، است. مصلحان اجتماعی، سیاستمداران، و حتی عارفان، سوفیستهای رنگارنگ و آشوب‌گرایان [آثار شیستهای] گوناگون، هر یک به گونه‌ای، به آینده نظر داشته‌اند. گذشته از جامعه مطلوب آینده‌اندیشان دینی، نخستین نمود ترسیم جامعه مطلوب آینده رادر آثار فیلسوفان می‌بایم که در چارچوب نگرش فلسفی خاص، و متأثر از اوضاع سیاسی-فرهنگی-اقتصادی اجتماعی جاری، آرمانشهر خویش را بر تاروپود تخیل فلسفی طرح می‌کنند و نامهایی برگرفته از جهان‌بینی و آرمانهای مرتبط با آن بر آرمانشهرها می‌نهند: از شهر خدا [ی‌اُگوستین قدیس] و مدینه فاضله [ی‌فاریابی] تا شهر آفتاب [کامپانلا] و اتوییا [ی‌مور]. این خلدون می‌کوشد تا از نیروهای محرکه جوامع و تاریخ تبیینی علی به دست دهد. سپس، بر پایه میراث تحلیلگران پیشروی چون فرانسیس بیکن، تحلیل‌گرانی چون فوریه، ریکاردو، سن‌سیمون و نهایتاً مارکس از یک سو و آدام اسمیت و جان استوارت میل از سوی دیگر، فلسفه سیاسی به سوی علمی شدن گام برمی‌دارد و در نگاه به آینده مارکس از صرف «تعبیر جهان» (بسان کاری که به گمان او مشغله فیلسوفان پیش از او بوده است) دست می‌کشد و بر آن است تا، به مثابه یک فیلسوف، به «تغییر جهان» بپردازد. نسلهای رنگارنگ پس از او، از مخالف و موافق، هر یک به گونه‌ای به آینده اندیشیده‌اند و این امر با رشد جامعه و جمعیت و پدید آمدن مسائلی حیاتی، اهمیت خویش را بر تارک مبرمترین مسائل بشری به نمایش گذاشته است.

گام دوم: مبانی آینده‌شناسی

هرگونه آینده‌نگری نیازمند آینده‌شناسی است و آینده‌شناسی، با اتکاء بر پیشفرضهایی در خصوص وجود گونه‌ای ارتباط و توالی میان رویدادها، نیازمند آینده‌پژوهی است.

آینده‌شناس بر آن است تا آینده وضعیت یک جزء یا یک نظام کوچک یا بزرگ اجتماعی یا طبیعی را بشناسد. او در آینده‌شناسی، آگاهانه یا ناآگاهانه، از نگرش خاصی درباره چگونگی پیوند رویدادها برخوردار است.

در این نوشته، نگارنده تنها به آینده‌شناسی اجتماعی (در جلوه‌ها و زیررشته‌های گوناگون آن) توجه دارد و به آینده‌شناسی در زمینه رویدادها و پدیده‌های طبیعی نمی‌پردازد.

شناخت دقیق آینده بر دو پایه استوار است:

۱- این پیشفرض اثبات شده یا پذیرفته شده که آینده ادامه حال است چنان که حال ادامه گذشته است. بدین معنی که با دانستن حالت یک نظام در هر زمان و با دانستن چگونگی فرایند تحول آن نظام می‌توان هر حالت آتی آن را تعیین کرد (چنان که هر حالت گذشته آن نیز تعیین پذیر است). چنین دیدگاهی در طیف گسترده و رنگارنگ جبرگرایی اجتماعی - تاریخی جا می‌گیرد و در منظر آن می‌توان با

شناخت وضعیت کنونی اجزای نظام اجتماعی و کارکرد آنها، از وضعیت آینده آن اجزا و کارکرد آنها آگاه شد.

۲- شناخت دقیق همه اجزای نظام، کارکرد آنها و چگونگی میان کنش آنها با عوامل بیرون از نظام.

در ارتباط با نخستین پایه، انواع فلسفه‌های تاریخ، با اعتقاد به جبر مطلق از یک کران و عدم قطعیت از کران دیگر، بحثهای گوناگونی را مطرح کرده‌اند. جبرگرایی مطلق صورتهای گوناگونی، از تاریخی‌گراییهای گوناگون، جبر فوق‌طبیعی، جبرگرایی علمی و... و حرکت دوری [چرخه‌ی] را در برمی‌گیرد و عدم قطعیت از اعتقاد به نقش بی‌همتای شخصیت در تاریخ تا تبیین آشوب‌اندیشانه و اعتقاد به تفویض و اختیار مطلق را، در فلسفه‌های گوناگون، از نگرش بعضی از نحله‌های دینی تا اگزیستاسیالیسم سارتری، شامل می‌شود. در ارتباط با دومین پایه، شناخت اجزا، از یک سو، بر قبول وجود ارتباط عینی میان اجزای نظام و کنش و واکنش میان آنها و عوامل بیرون از نظام و از سوی دیگر، بر امکان‌پذیری شناخت عینیت اجزا، ارتباط میان آنها، و کنش و واکنش آنها با یکدیگر و با عوامل بیرون از نظام استوار است.

هرگاه وجود ارتباط علت و معلولی خاصی را میان اجزای تشکیل‌دهنده یک نظام اجتماعی و میان حالات اجزا در زمانهای مختلف و در سیر تاریخی کلیت نظام بپذیریم این نکته را نیز باید بپذیریم که، از یک سو، اجزای درونی و بیرونی نظام چنان متعددند که شناخت اجزا، ارتباطها و میان کنشها، کارکردها، فرایندها و در نهایت، شناخت برابند کلی حرکت نظام بسیار دشوار است و از سوی دیگر، عامل انسانی، با عدم قطعیت‌های خاص خود در تأثیرگذاری، دخالت دارد و از قطعیت چگونگی تحول نظام می‌کاهد.

گام سوم: تثبیت آینده‌شناسی و آینده‌پژوهی

علی‌رغم وجود دیدگاهها و تبیینهای گوناگون در خصوص آینده‌نگری و آینده‌شناسی، علاقه آدمی به آینده متن مشترک همه آینده‌شناسیها را تشکیل داده است. آدمی همواره به دنبال یافتن روشهای نظام‌مند و قانونمند و قانونمند برای پیش‌بینی تحولات آینده، بویژه در ارتباط با پدیده‌های جوی و دیگر پدیده‌های طبیعی و همچنین پدیده‌های سیاسی و اجتماعی، بوده که این خود بر پیشفرض وجود نظم ویژه در سیر رویدادها استوار بوده است. در سیر تمدن غیبگویان، فال‌بینان، اخترگویان، شاعران پیشگو جای خود را به فیلسوفان، اخترشناسان و دانشمندان علوم طبیعی و علوم انسانی دادند. با پدید آمدن حوزه‌های معرفتی گوناگون در دامن علوم طبیعی و علوم انسانی و رشد تخصص‌گرایی و افزون شدن عوامل و مسائل اجتماعی آینده‌شناسی به دوران نوین احراز هویت پا نهاد، و پس از تلاشهای گرانقدر ه.ج. ولز در پیش‌بینی و طراحی آینده اوسپین فلشتایم آینده‌نگر آلمانی، در سال ۱۳۲۲ اصطلاح «آینده‌شناسی» را در ارتباط با برنامه‌های مربوط به سمتگیری جوامع نسبت به آینده ساخت. با تلاشهای پرتوان دوزوونل فرانسوی و فرد یولاک هلندی، توجه به طرح‌ریزی آینده محتمل و مطلوب و توانایی

آدمی در به تصور در آوردن آینده‌اهمیتی ویژه یافت.

با پدید آمدن و تثبیت حوزه آینده‌شناسی در اروپا «آینده‌پژوهی» (FS) در آمریکا آغاز شد و بسرعت رشد کرد و بویژه مؤسسه هادسن و مؤسسه پژوهشی استفرد و کسانی چون هرمن کان، و یلیس هارمن و رابرت ثوبالد جایگاهی ویژه به آینده‌پژوهی بخشیدند و با تأسیس «انجمن آینده جهان» توجه مردم به مطالعه آینده و برنامه‌ریزی آینده بیش از پیش جلب شد چنان که در «نخستین کنفرانس جهانی آینده» در تیر ماه ۱۳۵۹ که در تورنتوی کانادا برگزار شد، بیش از ۶۰۰۰ نفر شرکت کردند.

پس از ادبیات آرمانشهری چندین سده‌یی، آینده‌شناسی، در اواسط سده بیستم، عمدتاً در ارتباط با مسائل نظامی آغاز شد و پیش‌بینی فن‌شناسی و مسائل راهبردی نظامی به صورت آماج آینده‌پژوهی پس از جنگ جهانی دوم درآمد. نخست تئودور کارمان در «به سوی افقهای تازه» (۱۹۴۷/۱۳۲۶) نمونه‌ای کلاسیک از پیش‌بینی فن‌شناختی را عرضه کرد و همزمان با «درباره جنگ گرما هسته‌یی» (۱۹۶۰/۱۳۳۹) بررسی پیوند میان تحولات سلاح و راهبرد نظامی را به نقطه عطفی در تحلیل آینده‌نگرانه آینده‌شناختی رساند و اولاف هلمر ریاضیدان به تدوین مبنای نظری بهره‌گیری از نظر تخصصی در پیش‌بینی پرداخت. با «فن حدس» (۱۹۶۴/۱۳۴۳)، اثر برتران دو ژوونل آینده‌شناسی به سوی کسب شالوده عقلانی و فلسفی حرکت کرد. ابتکار «فرهنگستان فنون [هنرها] و علوم آمریکا» در تشکیل کمیسیونی درباره سال ۲۰۰۰ بحث عرضه برنامه و پیش‌بینی الگوهای اجتماعی برای طراحی نهادهای جدید را به عرصه‌ای علمی - دانشگاهی کشاند. گزارشی که این کمیسیون در سال ۱۳۴۶ عرضه کرد نخستین مطالعه جامع و گسترده آینده‌شناسی در امریکاست. دنیس میدوز و همکارانش در «مؤسسه فن‌شناسی مسچوسیتس» (M.I.T.) بر پایه بررسیهای باشگاه رم دست به بررسی نئوکلاسیک معروفی زدند که در سال ۱۳۵۱ [۱۹۷۲] به صورت کتاب معروف «محدودیت رشد» عرضه شد. در این اثر پنج عامل «جمعیت»، «تولید مواد غذایی، آلودگی محیط زیست»، «بهره‌برداری از منابع احیاء نشدنی»، و «فرایند صنعتی شدن» با دیدگاهی ماتئوسی مورد توجه قرار گرفتند. آنان با تکیه بر فرضیه‌های مستخرج از الگوی کامپیوتری کنش و واکنش میان گرایشهای اجتماعی - اقتصادی گوناگون در جهان و بابدینی نسبت به نهادهای موجود و با توجه به گسترش بی‌رویه شهرها، بیکاری، بی‌اعتباری ارزشهای سنتی، تورم، بحرانهای اقتصادی ملی و فراملی - بین‌المللی و با احساس بی‌بست ناشی از امکان‌ناپذیری تداوم رشد به شیوه کنونی، توجه خود را به رشد جمعیت، توسعه صنعتی، آلودگی فزاینده محیط زیست، تولید ناکافی غذا و از میان رفتن منابع طبیعی معطوف ساختند و با تأکید بر رشد آنها به صورت تصاعد هندسی، محدودیت رشد و فرو پاشی نظم جهانی بر اثر ادامه رشد عوامل منفی با آهنگ کنونی را اعلام داشتند و بر لزوم ایجاد انقلابی کوپرنیکی در ذهن، برای ارزیابی دوباره اعتقاد به رشد بی‌پایان و اسرافکاری بی‌حد، تأکید کردند. گزارش دوم باشگاه رم با عنوان

«استراتژی برای فردا» خود کوششی در عرضه راه حلی برای این معضل بود و بر لزوم رشد انداموار در برابر رشد نانداموار جوامع، با توجه به لزوم پیوند انداموارتر بین اجزای نظام جهانی، تأکید می‌ورزید. گزارش جهان ۲۰۰۰ به رئیس‌جمهور امریکا (سال ۱۳۶۰) بسیاری از توصیه‌های میدوز و همکارانش را تکرار می‌کرد که از آن میان آهنگ رشد صفر برای جمعیت، پایین آوردن سطح تولید صنعتی، نیاز به مهار آلودگی محیط زیست، بازیافت مواد، ساخت کالاهای بادوامتر با تعمیرپذیری بیشتر و حرکت از ساخت کالای مصرفی به سوی اقتصادی خدماتیتر قابل توجه هستند.

گام چهارم: گرایشها و روشها در آینده‌پژوهی

با عشق و بیم آدمی نسبت به آینده و در پی پیش‌بینیهای گوناگون اسطوره‌ای، طالع‌بینانه، اخترگویانه، غیبگویانه، تخیلی - فلسفی و تاریخی - فلسفی، با پایان گرفتن قرون وسطی و اهمیت یافتن روش علمی نوین و فزونی گرفتن نقش معرفت و دانایی در قدرت و توانایی آدمی، رویارویی با آینده، پیش‌بینی و حتی تغییردهی و طراحی آن اهمیتی روزافزون یافت. معرفت تاریخ با عبور از نگرش اسطوره‌ای به فلسفه تاریخ در جلوه‌های گوناگون آن (از فلسفه تاریخ دینی، عرفانی، روح‌گرایانه تا نگرش مادی‌گرایانه و مارکسیستی، از نگرش افلاطون و فارابی و ابن‌خلدون تا دیدگاه اسپنگلر و توین‌بی)، پا به عرصه‌ای نهاد که در آن علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، اجتماعی، علم اقتصاد، بوم‌شناسی، علم آمار، علم سازمان، سبیرنیک و نگرش سیستمی، و پردازشها و شبیه‌سازیهای کامپیوتری (به عنوان علم اصلی یا کمکی در زمینه تحلیل مسائل گوناگون اجتماعی) جایگاه ویژه‌ای یافتند.

گروه‌ها و افراد گوناگونی به قصد پیش‌بینی آینده، آماده شدن برای آن و تأثیرگذاری بر رویدادهای آن، یافتن راهها و ابزارهای گوناگون برخوردار با انواع آینده‌های قابل تصور، و به منظور کمک به اتخاذ سریع ایستار مناسب در برابر تغییرات اساسی در جامعه‌ای با صنایع پیچیده و ارتباط تنگاتنگ میان اجزا، به آینده‌پژوهی پرداخته‌اند تا با درک روابط موجود میان اجزای نظامهای پیچیده اجتماعی از یک سو و روابط موجود میان خود نظامها از سوی دیگر، قدرت پیش‌بینی و تصحیح موضع در برابر آینده پدید آید.

آینده‌شناسان گوناگون، با گرایشهای متفاوت (از گرایش فلسفی تا برخورد پراگماتیستی با مسائل مهم اجتماعی) با آینده رو در رو می‌شوند و در تحلیل و پیش‌بینی آن از روشهای گوناگون بهره می‌گیرند. این روشها طیف گسترده تحلیل سیاسی با چاشنی تخیل تا تحلیلهای کامپیوتری، از بندبازیهای گوناگون در میان آمار و ارقام تا حدسهای ساده و از روش‌شناسیهای علوم طبیعی و اجتماعی تا الگوپردازیهای ساده را دربرمی‌گیرند و همه متوجه گونه‌ای تصمیم‌سازی هوشمندانه و آگاهانه در برابر آینده هستند.

آینده‌نگران در برخورد به آینده دارای دو گرایش عمده‌اند. یک گرایش بر وضع موجود تکیه دارد و گرایش دیگر بر وضع مطلوب گرایش نخست عمدتاً با نگرشی کاوشی - توصیفی در پی شناخت

آینده‌های محتمل بر پایه شرایط موجودند و بر آند تا انواع داده‌های اجتماعی خاص را به پیامدهای گوناگون محتمل پیوند زنند. گرایش دوم عمدتاً با نگرشی هنجار آفرینانه در پی دستیابی به آینده‌های مطلوب یا بهتر و مرجح هستند و بر آند تا با به تصور در آوردن آینده‌های مطلوب یا مرجح اتخاذ تصمیم‌های ویژه‌ای را برای دستیابی به آینده مورد نظر توصیه کنند. این دو گرایش را می‌توان آینده‌شناسی توصیفی و آینده‌سازی نامید.

روش‌های پیش‌بینی آینده متنوع و بر پایه پیش‌فرض‌های گوناگون و در خدمت هدف‌های متنوعند. عده‌ای با فرض همسانی رویدادهای گذشته و آینده با تحلیل گذشته ساده‌ترین آینده‌شناسیها را عرضه می‌دارند. گروهی با منظور داشتن همه متغیرهای ذریبط و توجه به همه روابط متقابل و آثار محتمل اجزا بر روی همدیگر دست به توصیف مفصلی از آینده می‌زنند. افرادی با در نظر گرفتن جنبه‌های کلیدی وضعیت موجود یا وضعیت آتی محتمل، با بهره‌گیری از داده‌پردازیه‌های کامپیوتری و خلق الگوهای خاص به شبیه‌سازی حال یا آینده می‌پردازند و رفتار الگوها را بررسی می‌کنند تا به پیامدهای آتی دست یابند. کسانی به گردآوری و همخوانی کردن پیش‌بینی‌های متخصصان گوناگون یک حوزه خاص می‌پردازند تا به اجماع متخصصان در ارتباط با سیر تحولات در آن حوزه خاص دست یابند و سرانجام اشخاصی با مهارت‌های ویژه، دست به پیش‌بینی رویدادی خاص در وضعیت خاص آتی می‌زنند و با برخورداری از سطوح گوناگون آموختگی و مهارت، تخصص خود را به مشتریان نیازمندی چون شرکتهای بزرگ می‌فروشند.

گام پنجم: گونه‌های آینده‌پردازی

آینده‌پردازیه‌های گوناگون را از پایان دوران اسطوره‌ای و آغاز دوران فلسفی می‌توان به سه گروه عمده بخش کرد:
۱- آینده‌پردازی آرمانشهری و پادآرمانشهری، از افلاطون و مور تاهاکسلی و اورول.

بی‌گمان آثار این گروه، در هر دو چهره روشن و تاریک خویش و با بهره‌گیری از تحلیل وضعیت موجود و در طراحی آینده زیبای آرمانی، یا ترسیم آینده سیاه محتمل، در چهارچوب عدالت‌خواهی و نفی جلوه‌های گوناگون مسخ و هویت‌زدایی آدمی، نوشته شده‌اند و تأثیری عظیم بر نگرش همه کسانی که دغدغه آینده را دارند، برجای گذاشته‌اند.

۲- ترسیم خط سیر تمدن آینده جهان بر پایه تحلیل‌های سیاسی خاص، از تحلیل‌های مارکسیستی تا تحلیل‌ها و آینده‌پردازیه‌های فرانسیس فوکویاما و ساموئل هانتینگتن.

با افزایش بحران در نگرش مارکسیستی و بر متن تحولات اواخر دهه هفتاد تا اواخر دهه هشتاد میلادی، تحلیل‌گران اروپایی و امریکایی در چهارچوب نگرش لیبرال دموکراسی و سرمایه‌داری، تحلیل‌هایی را از جامعه جهانی سده بیست و یکم عرضه کردند که مهمترین آنها در کتاب «پایان تاریخ و واپسین انسان» (اثر فوکویاما، ۱۳۷۱/۱۹۹۲) و مقاله «برخورد تمدنها» (نوشته هانتینگتن، تابستان

۱۳۷۲) عرضه شدند و از دیدگاه‌های گوناگون از کشورها مورد نقد قرار گرفتند. فوکویاما چشم به فرایند فراگیر شدن لیبرال دموکراسی دوخته است و لیبرال دموکراسی را شیوه و نگرش چیره در تعارضات عقیدتی جهان، و واپسین شکل حکومت می‌داند که نقطه پایانی است بر تکامل عقیدتی آدمی. فوکویاما که با تمسک به گونه‌ای تاریخی‌گرایی و بی‌توجه به فقر خاص چنین نگرشی حرکتی جهت‌دار برای تاریخ ترسیم می‌کند با تحولات اخیر در گرایش‌های منطقه‌ای گوناگون بی‌گمان ناگزیر است برای ساده باوری افراطی خویش چاره‌ای بیابد.

هانتینگتن سیاست‌پیشه با تکیه بر دگرگونی‌های سیاسی اخیر در جهان می‌کوشد تا در غالب «برخورد تمدنها» برای چهره پس از جنگ سرد جهان الگویی سیاسی بسازد که در آن جهان سده بیست و یکم بر متن کشاکش بین تمدن‌های مهم، و بویژه کشاکش میان تمدن‌های متحد اسلامی و کنفوسیوسی در یک سو و تمدن غرب در سوی دیگر، ترسیم می‌گردد. او با این تحلیل در پی عرضه رهنمود به دولتمردان امریکا به طور اخص و اردوی سرمایه‌داری و لیبرال دموکراسی غرب به طور اعم است و موضع‌گیری‌های افراد، گروه‌ها، شرکها، حزبا، ملتها، و تمدن‌هایی که درگیری میان آنها پیش‌بینی شده است داشته باشد. هانتینگتن با عمده کردن مسائلی چون اختلاف میان تمدنها، افزایش خودآگاهی تمدنی، ثبات اختلاف فرهنگی، رشد منطقه‌گرایی اقتصادی و جایگزین شدن مرزهای دوران جنگ سرد با مرزهای تمدنی و با تأکید بر فرایندگی دشمنی میان اسلام و غرب (یا نگرش غربی) درگیری تمدنی به طور اعم و درگیری میان تمدن غرب و جبهه متحد تمدن‌های کنفوسیوسی و اسلامی به طور اخص را واپسین مرحله درگیری در جهان نو می‌داند. دهها تن صاحب‌نظر برجسته در سراسر جهان (از جمله در ایران) به نقد آرای هانتینگتن پرداختند و خود معرکه‌ای از آرا پدید آوردند که عرصه پرباری برای پژوهش‌های سیاسی، عقیدتی و راهبردی است.

۳- تحلیل آینده جهان بر پایه داده‌های صنعتی و فن‌شناختی و مسائل مربوط به رشد و توسعه در جامعه جهانی (با پیوند تنگاتنگ روزافزون میان اجزای گوناگون آن) بر متن الگوهای برگرفته از نگاهی به کلیت تاریخ اجتماعی. در این میان پس از آثار فلنشهیم و کارمان و کان و ژوونل الوین تافلر در [۱۳۴۹] [۱۹۷۰] «شوک آینده» را منتشر کرد که خود چونان ضربه‌ای هشدار دهنده بر اذهان روشنفکران، دیوان‌سالارها و فن‌سالارها بود. دانیل بل در ۱۳۵۱ [۱۹۷۲] «ظهور جامعه پسا صنعتی» را منتشر کرد. فریمن و جاهودا در ۱۳۵۷ [۱۹۷۸] «آینده جهان: جدال بزرگ» را انتشار دادند. پس از آن فریمن همراه با پرز به پژوهش‌های نسبتاً ژرفی در خصوص انقلاب‌های فنی دست زد. پژوهشگران دیگری چون جوناناتان شل و پل کندی نیز به آینده‌پژوهی در خصوص زمین و کشورها پرداختند اما تافلر با انتشار کتاب موج سوم (۱۳۵۹/۱۹۸۰) بیش از پیش و در ابعادی بی‌سابقه، توجه جهان را به خود جلب کرد. با انتشار آثاری چون «ورقه‌های آینده»، «جابه‌جایی در قدرت»، «جنگ و ضد جنگ» و «آفرینش تمدنی جدید: سیاست در موج سوم» (که بعضاً با

همکاری همسرش، هایدی تافلر، نوشته شده‌اند) تافلر در رأس آینده‌پژوهان و آینده‌شناسان جای گرفت و توجهی بین‌المللی را به سوی خود معطوف کرد که بی‌سابقه بود. بویژه در کشورهایی چون ژاپن، چین و کشورهای در حال پیشرفت آسیای جنوب شرقی به تافلر چونان پیامبر آینده‌شناسی نگریستند و «موج سوم» پیش از هر کتاب دیگر او نقش انجیل آینده‌شناسی را یافت. در کشور ما نیز آثار تافلر از استقبالی بی‌سابقه برخوردار شدند.

گام ششم: نگرش تافلری

الوین تافلر (همراه با همسرش، هایدی) با نگاهی فراگیر به تحولات جهان می‌نگرد. سه اثر مهم «شوک آینده»، «موج سوم» و «جابه‌جایی در قدرت» با استقلال نسبی و در عین حال وابستگی نسبی بخشهای یک سه‌گانی [تریلوژی] را تشکیل می‌نهند.

تافلر در «شوک آینده» از «بحران فراگیر در جامعه صنعتی و تأثیر دگرگونی جدید بر مردم و نهادها» سخن رانده بود. در «موج سوم» با نگاهی به سراسر تاریخ تمدن و بررسی تحولات فن‌شناختی اواسط دهه پنجم سده بیستم به بعد، می‌کوشد تا الگویی برای تبیین کلیت تاریخ تمدن و تبیین آینده در وابستگی تکاملی به گذشته عرضه کند و سمتگیری دگرگونی جدید را نشان می‌دهد. در «جابه‌جایی در قدرت» به بررسی عاملان دگرگونی و چگونگی آن می‌پردازد.

تافلر با نگرشی جامع به تحولات جوامع، و در ابعاد کلان، می‌کوشد تا مبانی پیش‌بینی را به دست دهد. او بر آن است تا به انقلاب اطلاعاتی جایگاهی تاریخی و تاریخمند ببخشد. او در تحلیل رویدادها از قالبهای گذشته دوری می‌گزیند و الگوی خاص خویش را عرضه می‌کند و با توجه به الگوی خویش برای پدید آمدن و تثبیت ضروری و محتوم موج سوم، سردرگمی کنونی را نتیجه تعارض نهفته در نهادهای نوحاسته موج سوم و نهادهای میرنده موج دومی می‌داند. او معتقد است که با تسلط یک موج خاص بر یک جامعه به آسانی می‌توان الگوی توسعه آینده آن را تشخیص داد. از این رو همه پیشروان باید با بذل توجه به آینده امور را به سمتی هدایت کنند که موج سوم با همه ارزشهای انسانی تحقق یابد.

بسیاری از نهادهای سیاسی - نظامی امریکا (از جمله ارتش)، و مراکز سیاسی - تجاری کشورهایی چون چین، ژاپن و سنگاپور کوشیده‌اند تا دست به نوسازی موج سوم در نگرش و نظام اداری و اجرایی و عملیاتی خود بزنند و با تغییر در ساختار خود و متحقق ساختن الگوهای موج سوم تافلری به اتخاذ راهبردها و تاکتیکهای مناسب در سطح کلان برسند.

تافلر علی‌رغم اطلاعات و بصیرت عظیم خود در الگوپردازی دچار گونه‌انای ساده‌اندیشی و سردرگمی میان نوعی تاریخی‌گرایی و اعتقاد به جهشهای کوانتومی است. نسبت به خیرخواهی و صلح‌طلبی امریکا نیز دچار ساده‌اندیشی است. روند تحولات اجتماعی و پیش‌بینیها را خطی و تک بعدی می‌بینند. بیش از اندازه به اقتصاددانان دل بسته است. در اهمیت دادن به قدرت کامپیوتر برای حل مسائل دچار افراط است. بسیاری از تحولات شتابدار و ابعاد

واقعی محدودیتها و قیدهای تصمیم‌گیری را درک نمی‌کند. آثار او بی‌گمان سرگیجه در برابر آینده را می‌کاهد اما نتایج تحلیلهای او در مقیاس بزرگ جهانی چندان کارا تر از تحلیلهای چند تن آینده‌شناس نامدار نیست. باید توجه داشت که بحران و شکست پدید آمده در اردوگاه سوسیالیسم در استقبال عمومی از آثار تافلر نقش داشت.

ضمن آنکه خوش‌بینی تافلر در برابر بدبینی رهبران جبهه‌های دیگر آینده‌شناسی، مثلاً فوکویاما و هانتینگتن، خود در نفوذ بیشتر آرای تافلر تأثیر داشته است.

گام هفتم: نقدی گذرا بر آینده‌شناسیها

اینک نمی‌توان از آینده‌شناسی مطلق و از آینده‌شناسی به مثابه علم سخن گفت. آنچه امروزه آینده‌شناسی را تشکیل می‌دهد یا گرفتار کلی‌بافی تخیلی - فلسفی، تخیلی - علمی و تخیلی - سیاسی است و یا از پیش‌بینیهای کوتاه‌مدت و در عرصه‌های محدود پافرا تر نمی‌گذارد.

آینده‌شناسیهای موجود، در جلوه‌های گوناگون، از ضعفهای خاصی رنج می‌برند. در اینجا بی‌آنکه بخواهیم به آمارشهرپردازیها یا بازارمانشهرپردازیهای گوناگون پردازد (با حفظ ارزشی که برای همه آنان، هر یک به دلیلی و به نوعی قائل هستیم) توجه خود را به آینده‌شناسیهای جدید، که رنگی از علم برخوردارند، معطوف می‌کنم. در پیش‌بینی آینده ضمن آنکه باید گفت دارا بودن الگو بهتر از نداشتن آن است اما الگوهای عرضه شده از دو جهت ناکارآمد هستند؛ یا بسیار کلی هستند و برآند تا همه رویدادهای متنوع جهان را بپوشانند (مانند الگوهای تافلر، فوکویاما و هانتینگتن و حتی، الگوهایی که چه بسا مارکسیستهایی در نظر داشته‌اند و عرضه نکرده‌اند) و یا از نظر موضوع و از نظر روش بسیار محدود هستند و مبتنی بر ذهنیت محدود الگوپردازانند. همواره تفسیرهای فردی از رویدادهای حال و آینده خصصتی ذهنی به الگوهای عام یا خاص بخشیده است. البته، باید پذیرفت که موضوع آینده‌شناسی از پیچیدگی عظیمی برخوردار است که لاجرم روش آینده‌شناسی را پیچیده می‌کند و بهره‌گیری از همه علوم مرتبط را ضروری می‌سازد. الگوهای مبتنی بر انواع تاریخی‌گرایها نیز، که کوشیده‌اند دست به برونیابی در سیر حوادث گذشته تا حال بزنند و آینده را به دنبال این سیر پیش‌بینی کنند، دچار نارساییهای خاص خود هستند.

نظر به آنکه پدیده‌های گوناگون اجتماعی یا سیاسی یا فرهنگی یا اقتصادی یا فن‌شناختی به خودی خود چند بعدی و برآیند تداخل چندین حوزه کارکردی‌اند و عوامل گوناگونی در تحقق یا عدم تحقق و حتی در چگونگی تحقق آنها مؤثرند، صورت‌بندی اما همواره به‌سازای پیش‌بینی و دستیابی به پیش‌بینیهای بهتر امکانپذیر است. پیش‌بینی و آینده‌شناسی اگر ناممکن نباشد بسیار دشوار است. دقیق وجود ابعاد گوناگون برای موضوعهای آینده‌شناسی و دخالت رشته‌های علمی گوناگون در امر آینده‌شناسی موجب می‌شود که آینده‌شناسی همواره از چند پهلویی و ابهام خاصی صدمه ببیند. چنین است که بسیاری از آینده‌شناسان صرفاً پدیده‌های گوناگونی را به

دنبال هم و در کنار هم چیده‌اند بی‌آنکه بتوانند ارتباط اندامسوار و زنده‌ای میان آنها برقرار کنند.

آینده‌شناسیهای موجود همواره تأکیدی بیش از حد بر فن‌شناسی به عنوان مبنای تحولات داشته‌اند و وزن و بهایی بیش از حد برای فن‌شناسی قائل شده‌اند. این امر عمدتاً متأثر از موفقیت‌های فن‌شناختی کشورهای پیشرفته است اما فن‌شناسی از موقعیت چنان بی‌همتایی در تحولات حال و آینده جامعه برخوردار نیست.

میان آینده‌شناسان توافق عالی درباره روش‌شناسی وجود ندارد. روش‌های پیش‌بینی متنوعند و آینده‌شناسان از حدس گرفته تا تحلیل‌های آماری و داده‌پردازیهایی پیچیده کامپیوتری و نیز قدرت انتزاع و تخیل بهره گرفته از اشراف نسبت به شرایط موجود و روند حوادث را مورد استفاده قرار می‌دهند و هنوز نتوانسته‌اند به روشی عینی و مطمئن در پیش‌بینی دست یابند و این خود به گونه‌ای منشأ عدم قطعیت در پیش‌بینی و معیارین‌نشدن آینده‌شناسی است. بسیاری از آینده‌شناسان گرفتار ابزارگرایی، ذهنیت‌پرداز، عمل‌گرایی، روزمرگی و دنباله‌روی خاص از حوادثند و همواره به دنبال تغییر روشها و نگرشهای خود از تجربه‌ای به تجربه دیگر هستند.

نوعی آرمانشهر‌پردازی بر آینده‌شناسان خوشبین و نوعی پادآرمانشهر‌پردازی بر آینده‌شناسان بدبین حکمفرماست. آنان در آینده‌شناسیهای خود گرفتار نوعی آینده‌پردازی متأثر از پیش‌فرضها و پیشداوریها و تجربه‌های خوشبینانه یا بدبینانه‌اند. نگرش حاکم بر داستانهای علمی تخیلی نیز در دیدگاه آینده‌شناسان تأثیر داشته است. آینده‌شناسان در تصویر خطرهایی که آینده انسان را تهدید می‌کنند (مثلاً جنگ هسته‌ای) دچار نوعی افراط یا تفریط بوده‌اند. بر تعیین قیدها و شرطها و همچنین اهمیت دادن به محدودیتی از چند محدودیت رشد (اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و طبیعی)، نوعی یکسونگری حاکم است. بی‌طرفی علمی از کار پژوهشی اکثر آینده‌شناسان غایب است و آثار بعضی از مصلحان، فیلسوفان، هنرمندان و دانشمندان به دور از واقعیت و واقع‌بینی است.

گام هشتم: به سوی آینده‌شناسی علمی و تأسیس پژوهشگاه آینده‌شناسی

اغراق نیست اگر بگوییم آینده‌شناسی تاکنون بیشتر یک جنبش اجتماعی بوده است تا یک علم اجتماعی. اما، بی‌گمان، می‌تواند روزی به صورت یک علم درآمد: یک علم اجتماعی بهره‌گیر از علوم دیگر، با همه عدم قطعیت‌هایی که چنین علمی به خودی خود و با ارت بردن از علوم دیگر، خواهد داشت.

آینده‌شناسی، از زمان فلشتایم تاکنون راه دراز و پرپیچ و خمی را پیموده است. او آینده‌شناسی را «علم نو» در پیش‌بینی قلمداد کرده بود و مدعی تدوین نوعی «فلسفه آینده‌ای فراطبقاتی در برابر «ایدئولوژی» و «اوتوپیا» بود. اما نه او به چنان علمی دست یافت و نه اختلاف او؛ هر چند تلاشهای آنان در شکل‌گیری علمی موضوع و روش‌شناسی این «علم نو» نقش زیادی داشت. با پیچیده‌تر شدن مسائل جامعه و با افزایش بحرانها و ازدیاد نگرانیها، علاقه به

آینده‌شناسی افزایش می‌یابد. اینک جز در زمینه‌های محدود حرفه‌ای و از طرف افراد حرفه‌ای، از «حدس» در پیش‌بینی استفاده چندانی نمی‌شود و البته حدسی که در تبیین «فن» آن کسانی چون برتران دوزوونل کوشیده‌اند خود از بار علمی زیادی برخوردار است.

اینک انسان باید با تلاشی آگاهانه به سویی حرکت کند نه تنها آینده را بشناسد بلکه آن را بسازد. در این صورت البته آینده امر محتوم و محقق نیست که متعلق شناسایی واقع شود. این از باطن‌ماها (پارادکسهای) خاصی است که در اینجا وجود دارد. اگر آینده‌شناسی موضوعیت و حقیقت دارد پس موضوع آن، یعنی «آینده»، از واقعیت و عینیت خاصی برخوردار است که گونه‌ای حتمیت و جبر و تحقق ناگزیر را به ذهن خطور می‌دهد و «ساختن» در مورد چنین آینده‌ای معنی ندارد. این به گونه‌ای مسأله جبر و اختیار را در خصوص امور آینده مطرح می‌کند که پرداختن بدان مجال دیگری را می‌طلبد. اما در هر حال در نگاه انسان مختار آینده‌سازی و آینده‌شناسی ملازم یکدیگرند. آینده‌شناسی هرگز به معنای پیش‌بینی برای آماده شدن به منظور رویارویی منفعلانه با آینده محتوم نیست. در همه علوم پیش‌بینی بخشی از ثمرات شناخت است و گزاره‌های علمی پیش‌بینی را در خود نهفته دارند. اما پیش‌بینی تنها در حالتی می‌تواند معنی داشته باشد که اول، روابط علت و معلولی میان حال و آینده برقرار باشد، دوم وضع موجود را کاملاً بشناسیم و سوم، چگونگی فرایند تحول حال به آینده را دقیقاً بدانیم تا از وضع کنونی بتوانیم وضع آتی را استنتاج کنیم. با فرض تحقق این شرایط ما هرگز نمی‌خواهیم در برابر آینده منفعل باشیم. ما برآنیم تا آینده را شکل دهیم و این به معنای آن است که به دنبال واقعیت بخشیدن به آینده‌ای هستیم که به خودی خود از سیر عادی وضعیت کنونی نتیجه نمی‌شود. ثانیاً وضع موجود را کاملاً بشناسیم، ثالثاً نقش خود را به عنوان عواملی آگاه و برخوردار از هرگونه‌ای اختیار تشخیص دهیم، رابعاً از امکان اعمال اختیار آگاهانه خود برای سیر دادن حال به سوی آینده‌ای مطلوب، بر بستر روابط علت و معلولی برخوردار باشیم و از آن استفاده کنیم. به این ترتیب، تغییر جهان بی‌تعبیر آن معنی ندارد. به بیان دقیقتر، هرگز نمیتوان بی‌شناخت امکانات آینده، یا آینده‌های ممکن، و چگونگی سیر تحول حال به آینده، به ساختن و یا متحقق ساختن آینده دلخواه رسید. چنین است که آینده‌ساز با تمسک به آینده‌شناسی گرایش یا گرایشهای سیر حرکت از حال به آینده را دقیقاً تشخیص می‌دهد، آینده مطلوب تحقق‌پذیر را در ذهن انتزاع می‌کند و راه رسیدن از وضعیت موجود به آن آینده مطلوب را دقیقاً بررسی و تعیین می‌کند و از طریق به کارگیری همه عوامل لازم برای تحقق آن آینده می‌کوشد. بحث طراحی و نوسازی جامعه در همین چهارچوب می‌گنجد. طراحی و سمت‌دهی فرایندها و نهادها در این راستا معنی دارد. خلق آینده بر چنین شالوده محکمی است که امکان‌پذیر می‌شود. آرمانهایی که فرازمانه‌ای و مطلقند تنها در این صورت می‌توانند با آینده‌شناسی گره بخورند و در آینده‌سازی و آینده مطلوب تجلی کنند. روش‌شناسی درست با چنین نگرشی است که فراچنگ می‌آید. نفی جبرگراییهای گوناگون و اراده‌گراییهای

گونگون در این چهارچوب ممکن می‌گردد.

ایجاد ارتباط شایسته میان «مطلق» و «نسبی»، میان «هست» و «باید» و میان «دانش» و «ارزش» در این کیمیاگری راستین است که شدنی است. در این صورت دورگزینی عقلانی و آگاهانه از آینده محتوم امکانپذیر است و واقعه را قبل از وقوع می‌توان علاج کرد. اینجاست که «گذشته چراغ راه آینده است» معنی راستین خود را می‌یابد. چنین است که نه در دام تاریخی‌گرایی گرفتار می‌آییم و نه دچار عدم قطعیت یا اراده‌گرایی محض می‌شویم. نه در اهمیت دادن به نقش شرایط دچار افراط یا تفریط می‌شویم و نه در منظور داشتن نقش شخصیت در تاریخ. در این صورت گزاره‌های مادرزمینه رویدادهای آینده هم آزمونی‌پذیر خواهند بود هم ابطل‌پذیر. در توجه به نقش تاریخ و معرفت تاریخ، در بها دادن به جامعه‌شناسی، علم سیاست، علم اقتصاد و مدیریت همه‌جانبه دچار ساده‌نگری یا تعصبهای گوناگون نخواهیم شد. برای تمییز روشهای نوین آینده‌شناسی از روشهای کهن معیارهای درست را خواهیم یافت. آرمانشهرگرایی جای علم را نخواهد گرفت و علم عرصه را بر آرمانها تنگ نخواهد کرد. این آینده‌شناسی صورت و سیرت یک علم بی‌طرف را خواهد یافت که وسیله‌ای نیرومند در کف هر آینده‌پرداز و هر آینده‌سازی تواند بود. در این صورت حوادث غیر مترقبه‌ای وجود نخواهد داشت که آدمی در برابر آن ناتوان بماند. در این صورت در حیطه اختیار آدمی سرنوشتی محتوم برای جامعه بشری وجود نخواهد شد. ذهن تاریخدان، جامعه‌شناس، اقتصاددان، سیاستمدار و مدیر با بهره‌گیری از تخیل و انتزاع پرورش یافته آینده مطلوب را با کمترین عدم قطعیت و بیشتر ضریب اطمینان طراحی می‌کنند تا در مسیر لازم و با امکانات ضروری تحقق یابد. دیگر آدمی ناظر سردرگم سیر حوادث و وقوع رویدادهای نادلخواه نخواهد بود.

از این رو ایجاد مرکز کارآمد مطالعات آینده‌شناسی در هر کشور از ضروریات بسیار مبرم است. می‌توان برای چنین مرکزی حتی طرح یک پژوهشگاه جدی را در نظر گرفت تا با تسلط بر همه آینده‌شناسیها و تبیین علمی روش‌شناسی مطلوب بتواند در آینده‌پژوهیهای خود به آینده‌شناسی علمی و سپس به عرضه توصیه‌ها، رهنمودها و برنامه‌های درازمدت، میان‌مدت و کوتاه‌مدت و نیز ایجاد زمینه برای آینده‌سازی مطلوب، دست یابد. بی‌گمان چنین وظیفه عظیمی بیش از توان مثلاً سازمان برنامه و بودجه یا مراکز مطالعات استراتژیک یا هیأت دولت است. پژوهشگاهی مورد نیاز است تا با تسلیح به دانشهای گوناگون مرتبط با آینده و تدوین روش‌شناسی لازم، آینده‌پژوهی منظم را وظیفه اصلی و دایمی خود، دور از گرایشهای سیاسی موجود در جامعه، بداند. حتی هر مرکز فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و فن‌شناختی مهم و مؤثر در سرنوشت کشور می‌تواند دارای یک بخش مطالعات راهبردی و بررسیها و تحلیلهای آینده‌شناختی باشد، و فراتر از آن، در یک کشور برخوردار از نهادهای دموکراتیک دخالت مردمان در سرنوشت کشور می‌تواند از مراکز خصوصی آینده‌پژوهی برخوردار شود و مشتریان آنها را انواع گرایشها و حزبهای سیاسی تشکیل دهند تا با خریدن

دستاوردهای آینده‌شناختی آنها بیش از پیش به جلب آرای شهروندان و برنامه‌های موفقیت‌آمیز دست یابند. در این صورت مراکز برنامه‌ریزی از تغییرات هفتگی، ماهانه، فصلی یا حداکثر چندسالانه برنامه‌ها و دستورالعملها در امان خواهند بود و برنامه‌هایشان از موفقیت لازم برخوردار خواهند شد و مدیران چند بعدی، با تبحر در دانشهای ضروری و تسلط به فنون لازم می‌توانند مدیریت کلان ملی موفق را عرضه کنند. پژوهشگاهی با مشخصات فوق‌الذکر، بی‌گمان پیوندی تنگاتنگ با مراکز گوناگون آینده‌شناسی کشورهای دیگر خواهد داشت.

گام نهم: نگاهی به مهمترین مشخصه‌های آینده

در زیر، مهمترین گرایشها در سیر آتی بخشهای گوناگون اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، علمی و فن‌شناختی، بی‌رعایت ترتیبی ویژه و به گونه‌ای خلاصه، فهرست می‌شوند با این تذکر که توجه به آنها ضرورت آینده‌شناسی را کاملاً ثابت می‌کند و البته، فهرست عرضه شده می‌تواند کاملتر شود:

- زندگی بیش از ۸۰ درصد جمعیت کشورهای پیشرفته صنعتی و بیش از ۶۰ درصد جمعیت کشورهای توسعه‌نیافته یا در حال توسعه در شهر در پایان ربع اول سده بیست‌ویکم؛
- بیش از دو برابر شدن تقاضای انرژی در آن زمان؛
- دستیابی بیشترین تعداد افراد کشورها به وسایل ارتباطی و اطلاعاتی جدید؛
- تأثیر روزافزون علم و فن‌شناسی بر شکل‌گیری آینده؛
- بی‌اعتبار شدن ارزشها و شکلهای سنتی روابط میان مردمان در بعضی از کشورها از یک سو و حرکت در جهت احیای آن ارزشها در تعداد دیگری از کشورها از سوی دیگر؛
- تهدید گسترده و شدید تورم و بحرانهای اقتصادی ملی و بین‌المللی؛
- احتمال گسیختگی بیشتر میان کشورها و میان جوامع انسانی و طبیعت؛
- نزدیک شدن کشورها به هم از یک سو و رشد تنوع و بازیابی هویت تاریخی ملی از سوی دیگر؛
- پدید آمدن مسائل عظیم چند بعدی با وجوه گوناگون اقتصادی، فن‌شناختی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی که تشریح مساعی کشورهای متعددی را می‌طلبند؛
- رشد سرطانی و ناهماهنگ در بخشهای گوناگون جهان در صورت پدید نیامدن پیوند انداموار میان آنها؛
- نقش عظیم روباتها و اتوماتها؛
- خطر جنگ ویرانگر بر متن انقلاب الکترونیک؛
- افزایش بیکاری؛
- خطر خیل عظیم کارمندان خدماتی؛
- افزایش نقش جوانان و اقلیتهای هر کشور؛
- افزایش احتمالی آسیب‌پذیری کشورهای فقیر، همچنین افزایش احتمالی تعارض میان به اصطلاح شمال و جنوب؛

- اهمیت یافتن اوقات فراغت که می‌تواند مثبت یا منفی باشد
 - جایگزینی نیروی کار ارزان مردمان کشورهای جهان سوم با کارریزپردازنده‌ها؛
 - افزایش جمعیت به عنوان یک مسأله حاد؛
 - افزایش ولع مصرف؛
 - افزایش فقر، خشونت، ناامنی، بزهکاری، مواد مخدر، زیاله و آلودگی زیست محیطی؛
 - افزایش بحرانهای گوناگون حکومتی؛
 - افزایش بحران در خانواده، بهداشت، مسائل ارزشی و نظامهای شهری؛
 - افزایش تنوع تولید و ارزانی آنها؛
 - کاهش نیاز به اطلاعات؛
 - نیاز به بهره‌وری بالا؛
 - افزایش اهمیت انقلاب ژنتیک؛
 - چند بعدی شدن فرایند پیش‌بینی و نیل آن به پیچیدگی بیشتر؛
 - پدید آمدن فن‌شناسی پیچیده‌تر؛
 - مسابقه و رقابت در نوآوری و ابداع؛
 - فزونی یافتن نقش دانایی در ارزش افزوده، نسبت به عواملی چون کار، مواد خام و سرمایه؛
 - پدید آمدن نظریه‌های نوین مدیریت و اصمخلال نگرشهای کهن و کلاسیک؛
 - دسترسی پذیری فزاینده اطلاعات برای بیشترین تعداد شهروندان؛
 - کاهش یافتن کنترل بالا به پایین با دستیابی بیشتر مردمان به اطلاعات؛
 - افزایش نقش خدمات حاصل از اطلاعات مستقیم در زمینه مشاوره، پژوهش، پزشکی، آموزش، تجارت داخلی و خارجی، سیاست‌ورزی و اعمال رهبری حزبی و سیاسی و...؛
 - نقش محوری دانش و پژوهش؛
 - امکان بروز تحولات بزرگ پیش‌بینی نشده (بویژه با وضع کنونی آینده‌شناسی)؛
 - کاهش نیاز به انرژی فسیلی، مواد اولیه و کار دور از تخصص و مهارت؛
 - کاهش هزینه دستیابی به انرژی‌های خاص؛
 - افزایش گرایشهای قومی، ملی و دینی؛
 - پدید آمدن نیروهای تازه‌اثرگذار در سرنوشت کشور و جهان؛
 - بروز صف‌آراییهای تازه در میان جبهه‌های نبرد جهانی؛
 - رشد صنایع مبتنی بر کار فکری در برابر کار عضلانی؛
 - چیرگی نرم‌افزار بر سخت‌افزار و چیرگی دانایی بر اقتصاد؛
 - افزایش ابعاد یا وجوه نقش فن‌شناسیها.

منابع

- اسکالر، هالی. سه‌جانبه‌گرایی، مترجم: دکتر احمد دوست‌محمدی، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. اداره کل مراکز و روابط فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، ۱۳۷۲.

- امیری وحید، مجتبی (مترجم و ویراستار). نظریه برخورد تمدنها، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
 - پچی، آنورلیو و دیگران. جهان در آستانه قرن بیست و یکم، مترجم: علی اسدی. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول.
 - پوپر، کارل ریموند. فقر تاریخی، مترجم: احمد آرام. تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ اول، ۱۳۵۰.
 - نافلر، الوین. جابه‌جایی در قدرت، مترجم: شهیندخت خوارزمی، تهران: نشر سیمرخ، چاپ اول، ۱۳۵۰.
 - کار، اس. اچ. تاریخ چیست؟ مترجم: حسن کامشاد. تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ اول، ۱۳۵۳.
 - ایسل، داننیل. تبیین در علوم اجتماعی، مترجم: عبدالکریم سروش، تهران: مؤسسه فرهنگی صراط، چاپ اول، ۱۳۷۳.
 - والش، دبلیو. اچ. مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ، مترجم: ضیاء‌الدین علایی طباطبایی، تهران: امیرکبیر، چاپ اول، ۱۳۶۳.
 - هاگسلی، آلدوس. دنیای قشنگ نو، مترجم: سعید حمیدیان، تهران: پیام، چاپ اول، ۱۳۵۲.
 - هیوز، استیوارت. آگاهی و جامعه، مترجم: عزت‌الله فولادوند، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۹.
 Bell, Daneil. The coming of Post _ Industrial Society: A Venture in Social Forecasting, New York: Basic Books, 1973.
 Bell, Wendell, and Jame A.Mau. (eds.), The Sociology of Future, New York: Russell Sage Foundation, 1971.
 Best, Fred (ed.), The Future of Work, Englewood Cliffs, N.J.: Prentice Hall, 1973.
 Cornish, Edward (ed.), 1999 The world of tommorow: Selections from the Futurist, Washington, D.C: World future Society, 1978.
 DGLISH, Robert (ed.), The scientific and Technological Revolution: Social Effect and Prospects, Moscow: Progress Publishers, 1972.
 Fitch, Robert M., and Svengali, C.M., future, Unlimifed: Taeching About worlds to come, National Council for the Social Studies, 1979.
 Fukuyama, Francis, The End Of History and the Last Man, New York: The Free Press, 1992.
 Huntington, Samuel, P. Third Wave: Democralization in the Later Twentieth Century Oklahoma: University Press, 1990.
 kuznetsov, B.G. Philosophy of Optimism, tran. Ye. D. Khakina and V.L. Sulima Moscow: Progress Publishers, 1972.
 Laszlo, Ervin, etal Goals for Mankind: A Report to the Club of Rome on the New Horizons of Global Commanity. New York: E.P.Dutton, 1977.
 Mesarovic, Mihajlo, and Edward Pestel, Mankind al the turning Point The second Report to the Club of Rome, New York: E.P. Dulton, Reader's Digest Press, 1974.
 Sullivan, John Edward, Prophets of the West: An Intröduction to the Philosophy of History New York: Holt, Rinehart and Winston, 1970.
 Toffler, Alvin and Heidi, Creating a New civilization The polifics of the Third Waves, Atlanta: The Progress & Freedom founcaion, 1994.
 weiner_ M. (ed), Medernization: The dynamics of crowth_ New York: Basic Books, Inc. 1966.
 Witrow, co. j. Time in history oxford. 1989.